ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
•پنج شنبه•۹ اسفند ۱۳۹۷•شماره ۱۲۷۲

حدیث روز

امام عسکری(ع): وصال خداوند سفری است که جز با مرکب شب زنده‌داری به‌دست نمی‌آید.
بحارالأنوار

ذکر روز پنج شنبه
صد مرتبه «لا اله الا ا... الملک الحق المبین»
ذکر روز جمعه
صد مرتبه «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

در محضر بزرگان

هدایت امام(عج) دایمی است

آیت ا... فاطمی نیا می فرمایند: در زیارت نامه امام زمان(عج) می خوانیم: «سلام بر تو ای نور خدا که به وسیله آن راه‌یافتگان هدایت می شوند.» فعل مضارع دلالت بر تجدد و دوام دارد؛ مراد از عبارت این است: هدایت بخشی امام‌زمان(عج) که نور خداهستند، دایمی است. الان هم انوار حضرت موجود است؛ هر کس گیرندگی داشته باشد از آن نور بهره می برد. اگر عنایت و لطف او نباشد، از هیچ کس کار خیر صادر نمی شود. یاد آن حضرت نباید اختصاص به جمعه و ندبه داشته باشد و بس.
سخنرانی مکتوب

فرهنگ لقت!

اینفلوئنسر

مهدیسا صفری‌خواه

تأثیرگذار؛ فعال فضای مجازی؛ اظهارنظرکننده از سقوط سهام بازار بورس هنگ کنگ تا مسابقه‌های تلفنی تلویزیون. خودش را زبان جامعه می داند. عده‌ای از آن ها برای این اظهارنظرها پول می گیرند، البته تراکنش‌های مالی‌شان را کسی ندیده. پرازتناقض، به‌صورت‌موازی هم می‌توانند خام‌گیاهخوار باشند و هم بلاگر غذا در رستوران‌های زنجیره‌ای. بعضی از آن ها در اوایل دوران اینفلوئنسری دچار نارسیسیسم (خودشیفتگی)، در اواسط آن به آنارشیسم (هرج‌ومرج طلب) و در اواخر آن دچار فاشیسم می‌شوند. صفحه‌های آن‌ها در ابتدا به‌روی همه باز است ولی در لحظه سقوط، کامنت‌ها را می‌بندند. تمایل عجیبی به تزدادن درباره فقر و گرانی و رانت در سواحل مدیترانه دارند. اینفلوئنسرها معمولا با حمله توییتری‌ها نابود می‌شوند.

قرار مدار

اندکی صبر

گریه آسمان

علی چناری

باران
اوج تنهایی آسمان است
به حال زمین می گرید...

دنیا به روایت تصویر

شاتر استاک| به گل نشستن کشتی ترکیه‌ای در ساحل ایتالیا

بارکرافت| شکار لحظه‌ها!

گاردین| مسابقات پرش اسکی، اتریش

فتو شعر انتظار

با خانمان

درباره «خداحافظی در اوج»

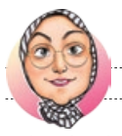

زهرا فرنیا|طنزپرداز

هفته پیش، از این که چقدر بهم لطف داشتید و به روزنامه پیام دادید که خانم فرنیا توی باخانمان عالیه و منم در جواب گفتم باید توی اوج خداحافظی کنم، نوشتم. بعد دیدم چقدر بهتره آدم همیشه توی اوج خداحافظی کنه. اصلا اوج رو گذاشتن برای خداحافظی کردن. متاسفانه وقتی توی اوجیم، هی فکر می کنیم اوضاع ممکنه از این هم بهتر بشه و ادامه می دیم، اما این کلک شرایطه. الان مثلا اوج‌تر از پروفسور سمیعی داریم؟ حالا فکر کرده توی هشتاد سالگی چارتا عمل می کنه چیکار کرده؟ اون روز که کانال تلگرام زدن براش که راز های موفقیتش رو بنویسه دیگه کم کم باید کنار می کشید و به کانالش می رسید. الان خوبه که حتی تعداد اعضای کانالش هم افت کردن؟
اینو گفتم که مثال ملموس‌تر بزنم. دخترا دقیقا وقتی توی اوج مجردی و کیف و حال خونه باباشونن، تصمیم می گیرن ازدواج کنن و توی اوج از دنیای تجرد خداحافظی کنن، چون فکر می کنن یه دوران اوج دیگه رو قراره توی زندگی مشترک رقم بزنن (بذارین خوش‌بین باشیم و نخندیم)! به‌خاطر همین معطل خواستگاری می‌شینن که خواستگار هم در اوج خودش قرار داشته باشه و توی اوج خواستگار اومدن‌ها یا به نفر ازدواج کنن. اما همیشه استرس این رو دارن که نکنه الان با فلانی ازدواج کنم، فرداش برام یکی بهترش بیاد؟ و به‌خاطر همین همه کیس‌های خوبشون رو به امید اون نقطه اوج کذایی، رد می کنن.
من هم همینم. با این تفاوت که با این وضع کسادی بازار خواستگارها، تقریبا برام مسجل شده که ازدواج نمی کنم. اما به‌نظرتون بهتره با یه خواستگار دکتر و خوش‌اخلاق و خوش‌تیپ و پولدار ازدواج نکنم یا یه کارمند خسته معمولی؟ شاید بگین مگه ازدواج نکردن هم اوج داره؟ بله داره. دو روز دیگه وقتی گفتن: «چی شد مجرد موندی خانم فرنیا؟ خواستگار نداشتی؟» بهتره بگم: «خواستگار که داشتم، دکتر و پولدار و خوش‌تیپ. ولی اونی که لیاقتم رو داشته باشه نیومد...» به‌خاطر همین بگردین یه خواستگار دکتر و پولدار و خوش‌تیپ و خوش‌اخلاق برام پیدا کنین، توی اوج با خواستگار داشتنم خداحافظی کنم. نگران نباشید، باهاش ازدواج نمی کنم. یعنی دکتره خل نیست بین این همه انتخاب بیاد منو بگیره که! (یعنی اگه اومد منو بگیره، من باهاش ازدواج نمی کنم. والا به‌خدا یه چیزیش هست که با این شرایطش می‌خواد با من ازدواج کنه!) یه خواستگاری فرمالیته است همه‌اش، برای ثبت در یادها... از مخاطبان کسی با این شرایط نداریم؟ برای دفتر خاطرات می‌خوام.

پنج‌شنبه‌ها
پرونده‌های مجهول

ماجرای سقوط سفینه فضایی در صحرای آریزونا

در سال ۱۹۷۳ فردی به نام «آرتور جی استنسل» یکی از مهندسان پروژه‌های نیروی هوایی آمریکا، فاش کرد که در سال ۱۹۵۳ شاهد ماجرایی عجیب در بیابانی اطراف شهر کینگمن بوده است. داستان از این قرار بود که در یکی از روزهای ماه می از طرف مدیر آزمایش‌های کمیسیون انرژی اتمی به او تلفن می‌شود. بعد از رفتن به اتاق مدیر از او و ۱۵ کارشناس دیگر دعوت می‌شود برای یک ماموریت ویژه و فوق سری به اتاق کناری رفته و لباس های مخصوص به تن کنند. آن ها لباس سفید و کلاه مخصوص شیشه‌ای را پوشیده و با هواپیمای نظامی به فونیکس در آریزونا منتقل می‌شوند. مدیر پروژه قبل از پیاده

تصویر بر روزنامه ها از این واقعه

شدن از هواپیما به آن ها می گوید شما برای بررسی یک هواپیمای مافوق مدرن نظامی که امروز سقوط کرده است به این جا آمده‌اید تا گزارشی تهیه کنید. افراد به محض پیاده شدن چندین خودروی امنیتی می‌بینند که دور جسمی عجیب جمع شده‌اند. به گفته استنسل، یک شی مدور بزرگ، مثل دو بشقاب گود که روی هم قرار داشتند در خاک فرو رفته بود. طول این وسیله ۷ متر بود و بخشی از آن به‌دلیل سقوط، حدود ۳ متر داخل خاک وارد شده بود و در اطراف آن تکه‌های فلزی و اشیا عجیبی ریخته شده بود. استنسل به طرف شی رفت و دستی بر سطح صاف آن کشید ولی نتوانست فلز به کار رفته در این سفینه را شناسایی کند اما رنگش خاکستری و از نزدیک مایل به قرمز بود. در دو طرف شی دو دریچه اریب وجود داشت و محل ورود به این سفینه در زیر آن قرار داشت که به‌دلیل فرو رفتن در خاک امکان ورود به آن وجود نداشت. از دریچه به داخل نگاهی انداخت، چیزی جز دو جایگاه شبیه به صندلی چرخدار دیده نمی‌شد. در این سفینه از پدال، فرمان و... خبری نبود. کمی آن طرف‌تر از محل سقوط چادری نصب کرده بودند که مدتی نگذشت که هلی کوپتری به آن نزدیک شد و چهار نفر با برانکارد از آن جا خارج شدند و به اجبار از نزدیک آن ها عبور

عکس تزیینی است

کردند. استنسل چشمش به دو موجود عجیبی افتاد که هر یک قدی بیش از دو متر داشتند، با پوششی چسب و به رنگ متالیک تیره، با سرهای بدون مو. آن ها را در برابر چشمانش سوار بر هلی کوپتر کردند و به مقصد نامعلومی بردند. گروه تا پاسی از شب مشغول بررسی این سفینه عجیب بودند و با همان هواپیما به شهر برگشتند. در انتها از همگی آن ها خواسته شد که از این ماجرا هیچ چیزی فاش نشود. «استنسل» پس از سال‌ها در گفت‌وگو با رسانه‌ها گفت: «من سال‌ها این راز را پیش خودم نگه داشتم اما فکر نمی کنم لازم باشد بیشتر نگه‌اش دارم.»
با توجه به این که سال‌ها از آن موضوع می گذرد و هیچ یک از شاهدان از محل دقیق سانحه باخبر نبودند و همچنین نیروهای امنیتی نیز ناشناخته ماندند، پرونده این سقوط بشقاب پرنده برای همیشه باز ماند.
منبع: ufodigest

تاپخند

- بچه‌های محل کارم یه گروه تلگرامی درست کردن یه جوری توش دل و قلوه میدن انگار نه انگار اینا همونایی هستن که دایم دارن زیر آب هم رو می‌زنن!
- دیگه واقعا نمی‌صرفه بری سر کار، استهلاک کفش و لباس و کرایه تاکسی داره از حقوق بالاتر میره، هرچی سرمایه‌دارین تبدیلش کنید به نیزه و تیر و کمان و اسه سال بعد دور هم بریم شکار!
- من یه سری فوتبال بازی کردم، توپ که می اومد دستم ۱۰ نفر از بچه‌های تیم فقط می‌افتادن دنبالم می گفتن باید از این سمت بری، اون ور دروازه خودمونه!
- شصت هزار تومن به داییم بدهکارم، زنگ زده میگه می‌خوام خونه بخرم شصت هزار تومن کم دارم، می‌تونی از یکی برام بگیری!
- یه تیکه از پیتزای هفت تومنیم رو دادم به یه گربه، گفت نه ممنون، ما گوشت هم و بخوریم پیتزای هم رو نمی‌خوریم!

دور دنیا

پیدا شدن جسد نهنگ در جنگل های آمازون

دیلی میل- جسد نهنگ غول پیکری که در یک جزیره کوچک در جنگل های آمازون پیدا شده است تعجب دانشمندان را برانگیخته است. نهنگ ها در این فصل سال به هیچ وجه در این جزیره نیستند و همگی ماه هاست که حدود ۵ هزار کیلومتر را مهاجرت کرده‌اند. تا کنون هیچ گونه دلیلی برای وجود این نهنگ در این جزیره برزیلی پیدا نشده است.

کتاب فروش حامی محیط زیست

سی ان ان- یک کتاب فروش در جنوب ایتالیا، در ازای بطری های پلاستیکی و قوطی های فلزی قابل بازیافت که بچه ها جمع کنند و به او بدهند، کتاب هدیه می دهد. «میشل جانتیل» که صاحب این کتاب فروشی کوچک در شهر پولاست، هدف از این کارش را تشویق همزمان کودکان به کتاب خوانی و حفظ محیط زیست بیان می کند. این ایده زمانی به ذهنش رسید که متوجه شد زباله های بازیافتی در برابر پول قابل معامله اند، بنابراین تصمیم گرفت به جای پول به بچه ها کتاب بدهد. او امیدوار است که ایده روزی جهانی شود.

مرتفع ترین زباله‌دان جهان

ژاپن تایم- «اورست» بلندترین قله جهان به دلیل بی توجهی کوهنوردان در رهاسازی زباله های خود به مرتفع ترین زباله‌دانی جهان تبدیل شده است. گردشگران و کوهنوردان، هنگام صعود و بازگشت بخش زیادی از تجهیزات، چادرهای فلورسنت، مخازن خالی گاز و... را به حال خود رها می کنند و به این ترتیب کوهی از زباله در اورست روی هم انباشته شده است. به تازگی نپال قبل از صعود کوهنوردان از آن ها چهار هزار دلار دریافت می کند و در صورتی که کوهنورد دست کم ۸ کیلو از زباله خود را به پایین برگرداند این مبلغ به او پس داده می شود. همچنین در تبت، جریمه ۱۰۰ دلاری برای به جا گذاشتن زباله توسط کوهنوردان تعیین شده است. گفته می شود تاکنون ۱۸ هزار و ۸۰۰ کیلو زباله به مرور از کوه به پایین منتقل شده است، چیزی حدود چهار فیل هندی!

تفأل

تو عمر خواه و صبوری که چرخ شعبده باز
هزار بازی از این طرفه‌تر برانگیزد
بر آستانه تسلیم سر بنه حافظ
که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد

کله‌چغوکی

آق کمال هدیه می گیرد و هدیه می دهد

آق کمال| همه کاره و هیچ کاره

مناسبت‌های آخر سالی هم ما را ره نقره داغ کردن. مثلا همی هفته که روز مهندس بود، دِگه از بس پیامکی و تلفنی و حضوری و تو گروها و کانالا، ای روز ره به همدِگه تبریک گفتِم، حال همه‌مان به هم خورد! یعنی بیشتر از تبریک «پیشاپیش سال نو» و «یلدا یعنی»، روز مهندس ره به اطرافیان تبریک گفتِم، از بس که مهندس درِم دورمان ماشالا! شب رفتُم خانه دیدُم عیال یَگ بسته کادوپیچ آورد و گفت تقدیم به شما آقای مهندس. گفتُم: «به به... دست شما درد نکنه خانم دکتر، راضی به زحمتتان نبودُم، همی که یادتان بود کافیه. با یَگ لازانیای پرسُس هم مشد ای روز ره جشن بیگیرِم، به اضافه دلستر لیمو و بعدش هم نارنجک!» گفت: «اولا این قدر همه‌جا همه به هم این روز رو تبریک گفتن که دیگه تو رودرواسی موندم و مجبور شدم برات کادو بگیرم! بعدشم با گوشت کیلویی فلان‌قدر فعلا خبری از غذاهای گوشتی نیست، اگه با سویا می‌خوری فردا درست کنم؟ دلستر و نارنجک و فلان هم کلا قدغنه!» بعدش یَگ نگاه پر غیظی به خیکُم انداخت! اِنا حالا خوب رفت. یعنی از هر موقعیتی استفاده مکنه که طعنه‌شه بزنه! گفتُم: «صبر مکنُم یا گوشت آرزون بره، یا ما پولدار برِم!» و کادو ره وا کردُم. یَگ کتابی بود که قبلا دنبالش بودُم و پیداش نکرده بودُم. گفتُم: «از کجا گیرش آوردی؟ گفتن که چاپ نِمره.» گفت: «یه سایت پیدا کردم که کتاب دست دوم می‌فروشه، از اون جا خریدمش.» بیا! کادوش هم دست دوم بود!
ای قضیه گذشت تا روز زن. حالا جالبه که بری مامردایَگ روز هست به نام روز پدر که فقط و فقط پدرا کادو می گیرن، اویم چی کادوهایی! ولی روز زن باید به زن‌مان و دخترمان و مادرمان و مادرزنمان و خاله و عمه و مادربزرگ و هر خانم توفامیل و دور و برمان که مشناسِم کادو بدِم! خلاصه بِری عیال و مادرُم و مادر کاملیاخانم و خانم‌بزرگ کادو گرفتِم و رفتِم دادِم بهشان. خوشبختانه با توجه به‌ای قیمت‌ها بنده‌های خدا توقعی ندشتن و به‌خیر گذشت. ولی جالب اینجیه که تولد مادرُم و کاملیاخانم هم همی آخر ساله. بعدش هم که عیده و عیدیش! او بر سال هم سالگرد عقد و ازدواجمانه، بعدش هم روز معلم و پزشک و داروساز و... یعنی از حالا درُم دوپینگ مکنُم که بتنُم زیر بار ای کادوها کمر راست کنُم! ایم از ای، یَگ کادوی دست دوم گرفتُم، صدتاشه پس دادُم!

مسابقه این کیه؟

مسابقه باشکوه!

سلام. این هفته با یک چهره موسیقایی باهاتون هستیم که این روزها هم خبرهایی درباره‌ایشون شنیدیم و دیدم و حتما تا حالا کاری از ایشون رو هم شنیدین. بیشتر از این راهنمایی نمی کنیم، دست به کار بشین و تشخیص بدین این کاریکاتور به هم ریخته کیه و اسمش رو با نام خودتون و کلمه «این کیه» تا شنبه شب برای ما به شماره ۲۰۰۰۹۹۹ پیامک کنید. جواب رو هفته بعد همین جا خواهید دید و کاریکاتور برنده رو پنج‌شنبه هفته بعد چاپ می کنیم. عکس و کاریکاتوری رو هم که می‌بینید آقای علی سعیدی، برنده هفته پیش هستن که دوباره بهشون تبریک میگیم.

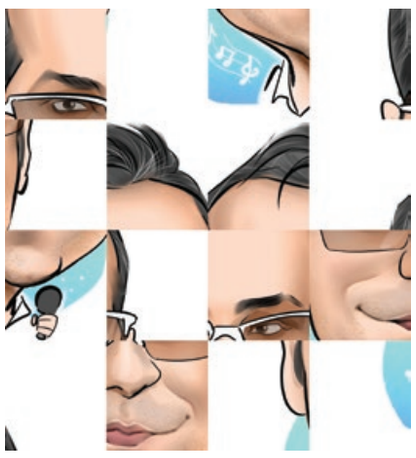

ما و شما

راه ارتباطی با ما: پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ و تلگرام ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶

*سلام به آقای صابری، جوان خوش ذوق، خسته نباشید، ما ترفندهای دوست داشتنی مادرها را خواندیم و خندیدیم و بعد هم یاد مادرمان و خاطراتش افتادیم، ممنون!
نسرین، سوسن و مریم اباذریان
* بیشتر مسابقه های «این کیه» رو درست جواب دادم ولی نمی دونم چرا من برنده نمی شم! ملاک قرعه کشی چطوریه مگر؟
ما و شما: قرعه کشی بین کسانی که پیامک یا برای کانال «زندگی سلام» پیام می فرستن انجام میشه که طبیعتا تعدادزیادی هستن.
* لطفا در باه آدم های بدبین یا شکاک راه حل و مطلب بنویسید.
* خانوم صفری خواه حالا خودت دور کاری یا نزدیک کاریا از بیکاری دست به قلم شدی؟!
* عزیزانم سینا و محمدصدرا، خداوند را شاکرم از بودن تان و به شکرانه اش بر در گاه احدیت سر تعظیم فرود می آورم.
پدرتان جواد محولاتی مقدم